پایانی بر لایحه حمایت، صیانت و تأمین امنیت زنان

معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری چهارشنبه گذشته در حساب توییتری خود از پایان بررسی لایحه حمایت، صیانت و تأمین امنیت زنان در کمیسیون لوایح دولت و راه‌یافتن آن برای تصویب نهایی به دولت خبر داد. معصومه ابتکار گفت: این لایحه جامع که دارای تکالیف مشخص برای دستگاه‌های اجرایی است، برای تصویب نهایی به دولت می‌رود. همکاری و هم‌افزایی دستگاه‌ها در به نتیجه رسیدن این کار کلیدی بود.

شهرداد

فرناز محمدیان
کارشناس ارشد حقوق خصوصی

پاسخ به پرسش‌های حقوقی بانوان

با اینکه در بخش حقوقی در ویژه‌نامه هفتگی شهربانو می‌کوشیم به طور جامع و کامل به مسائل حقوقی زنان پرداخته شود، سؤالاتی برای برخی مخاطبان ایجاد شده است. بنابراین تلاش می‌کنیم به بخشی از این سؤالات پاسخ دهیم. مخاطبان گرامی می‌توانند برای دریافت پاسخ‌های حقوقی خود با شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به سامانه پیامکی روزنامه (۳۰۰۰۷۲۸۹) پیام دهند.

پیامک‌هایم را از گوشی تلفن همراه پاک کرده‌ام. اکنون به برخی از آنان برای استناد در دادگاه نیاز دارم. آیا متن پیامک تلفن همراه در مخابرات ثبت می‌شود؟

پیامک‌ها از طریق نامه دادگاه تا ۲ سال و تماس‌ها تا ۵ سال قابل دسترسی هستند. اگر پیامک‌هایی که نیاز دارید در ۳ ماه اخیر باشد، با درخواست خودتان نیز قابل ارائه در مرکز مخابراتی است.

آیا اگر فرزندی از پدرش کلاهبرداری کرده باشد و در دادگاه محکوم شود از پدرش ارث می‌برد؟

بله، ارث می‌برد زیرا کلاهبرداری مانع ارث بردن نمی‌شود. موانعی که طبق قانون مدنی باعث می‌شوند شخص نتواند ارث ببرد عبارت‌اند از قتل متوفی، کفر، لعان، ولادت ناشی از زنا، برده بودن، غایب مفقودالاثر و فوت پیش از متوفی.

آیا زن یا شوهر درباره همسر خود از اولیای دم محسوب می‌شوند و از حق قصاص برخوردارند؟

زن و شوهر جزو اولیای دم محسوب نمی‌شوند اما از دیه ارث می‌برند. به عبارت دیگر، این ۲ شخص دخالتی در قصاص ندارند اما اگر کار به دیه برسد، جزو ورثه محسوب می‌شوند.

میزان مهریه قابل وصول چقدر است؟ بیش از ۱۱۰ سکه قابل دریافت است؟

تا ۱۱۰ سکه قابل وصول است و در صورت اعسار زوج، قانون او را مجاب به پرداخت بیش از ۱۱۰ سکه نمی‌کند. مهریه زنان هر میزان که باشد، مرد مکلف به پرداخت ۱۱۰ سکه است و الباقی مهریه تنها در صورتی قابل وصول است که زن بتواند ملائت مالی همسرش را ثابت کند. اما اگر مالی از شوهر شناسایی نشد، طبق ماده ۲ نحوه اجرای محکومیت‌های مالی اقدام می‌شود و اگر مرد اثبات کند که توان پرداخت ندارد، مهریه همان ۱۱۰ سکه خواهد بود.

آیا اگر شوهرم به دلیل نشوز من از دادگاه حکم ازدواج دوباره بگیرد، این موضوع به من اجازه می‌دهد که به استناد بندهای سند ازدواج مثل عسر و حرج یا بند ۱۲ عقدنامه از او طلاق بگیرم؟

خیر، از آنجا که ازدواج با اجازه دادگاه انجام شده است، شما به این دلیل حق طلاق ندارید.

همسرم در دادگاه علیه من شکایت طرح کرده است و خواهان فسخ نکاح به دلیل بیماری صرع من است درحالی‌که من اصلا صرع ندارم. تنها یک مرتبه بعد از گذشت ۶ ماه از ازدواج، به دلیل افت قند خون تشنج کردم. به متخصص مغز و اعصاب مراجعه کردم. دکتر گفت بر اساس آزمایش‌ها سالم هستم و تنها صرع خفیف دارم. پس از طرح شکایت از جانب همسرم، به ۲ متخصص دیگر مراجعه کردم و تشخیص دادند که صرع ندارم و تنها کاهش میزان قند خون باعث تشنج من شده بود. قبل از عقد به همسرم گفته بودم که افت قند خون دارم و با این مسئله مشکلی نداشت، اما حالا می‌گوید صرع داشته‌ام و به او نگفته‌ام. آیا دادگاه رأی به فسخ نکاح می‌دهد؟

خیر، همسر شما نمی‌تواند براساس این دلیل برای فسخ نکاح اقدام کند. ضمن اینکه از وضعیت شما به دلیل کاهش قند خون مطلع بوده است.

مهربانو

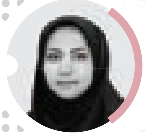

تکتم جاوید
کارشناس ارشد روان‌شناسی عمومی

سوگیری منفی و روزهای مهم زندگی

«دیروز هم شبیه روزهای دیگر، عادی شروع شد اما حین رفتن به محل کار، مجبور شدم با یک راننده بی‌دقت درگیر شوم که ناگهان جلو خودرو من پیچید. جروبحث با او روزم را خراب کرد. موقع کارکردن تمرکز نداشتم و تا شب ذهنم مشغول توهین‌ها و حرف‌هایش بود. کاش جواب بهتری می‌دادم.»

ما عادت داریم به نکته‌های منفی ماجراها بیشتر دقت کنیم. بیش از اینکه تحسین‌ها را به خاطر بسپاریم، توهین‌ها را فراموش نمی‌کنیم. بیش از الگوگرفتن از اتفاقات خوب و رفتارهای زیبا، از ماجراهای بد نسخه‌برداری می‌کنیم و این بخشی از عملکرد ذهن ما یعنی «سوگیری منفی» است.

سوگیری منفی یعنی ما غصه‌ها، ناملایمات، سخنان تلخ و رنج‌ها را بیش از محبت‌ها، خوشی‌ها و مهربانی‌ها به خاطر می‌سپاریم و یادآوری می‌کنیم. زنان و مردان متأهلی را می‌شناسید که هربار سفره دلشان را برایتان باز می‌کنند انگار در حال زندگی کردن با یک دیو هستند و ازدواج برایشان همچون اقامت اجباری شبانه‌روز در زندان است. دختران و پسرانی که از ازدواج فقط محدودیت‌ها و رنج‌هایش را در ذهنشان دسته‌بندی کرده‌اند و برای فرار از این رویارویی تلخ، تنهایی را برگزیده‌اند، آن‌ها که چون در یک سفر از فروشنده فلان‌شهر رفتار زشتی دیده‌اند، دیگر حاضر نیستند با خانواده‌ای از آن شهر وصلت کنند. خبرها و وقایع غم‌انگیز را بهتر از رویدادهای شاد و بامزه به ذهن می‌سپاریم. نکته غم‌انگیزتر این است که نه‌تنها براساس تجربیات منفی ذهن خودمان تصمیم می‌گیریم بلکه تجربیات تلخ و منفی غریبه و آشنا را هم به خاطر می‌سپاریم برای روز مبادا. اگر فقط کمی از شیوه زندگی گذشتگان شنیده باشید، می‌دانید که اجداد ما هم همیشه مراقب خطرهای اطراف خود و زنده ماندن در شرایط سخت آب‌وهوایی بوده‌اند. پس آن‌ها هم درگیر این سوگیری منفی بوده‌اند اما برای حفظ جانشان.

نتیجه گفته دیگران و تجربه ذهن خودمان این است که وقتی به دوران -نمی‌گوییم سخت- متفاوتی مانند دوران ازدواج و بارداری می‌رسیم، مدام رنج‌هایش را می‌شماریم و لذت بردن از آن را فراموش می‌کنیم. خبر بد این است که پژوهشگران می‌گویند هرقدر به جنبه منفی ماجراها توجه کنیم، بیشتر آن‌ها را درک یا مشاهده خواهیم کرد.

به آنچه از مثبت‌اندیشی یا نگاه کردن به جنبه‌های مثبت زندگی شنیده‌اید اعتماد کنید. البته تلاش کردن برای مثبت‌اندیشی کار ساده‌ای نیست. برخی افراد به واسطه ابتلا به یک یا چند اختلال روانی، هرگز نمی‌توانند مثبت‌اندیش باشند مانند وسواسی‌ها، شخصیت‌های مضطرب، پارانوییدها، مبتلایان به اسکیزوفرنی یا آدم‌های افسرده.

لازم است مسیر مثبت‌اندیشی و تمرکز بر رویدادها و وقایع خوب را به کمک یک روان‌شناس طی کنید به‌ویژه اگر شرایط زندگی خاصی دارید. این روزها دسترسی به یک مشاور که حرف‌های شما را بشنود کار راحتی است. امکان برقراری ارتباط مجازی یا تلفنی در خانه بخشی از بهانه‌های شما برای نرفتن نزد مشاور را کم خواهد کرد.

یک دنیا دویده‌ام!

گفت‌وگو با سمانه احسانی‌نیا، بانویی که ۱۶ سال است قطع نخاع شده اما ۳۰۰ اثر نقاشی با دهان ثبت کرده است

سعیده آل ابراهیم

یک روز مانده به عید نوروز سال ۸۳ بود که سمانه و همسرش در جاده طبس که برایشان ناآشنا بود دچار سانحه رانندگی شدند خودروشان چپ کرد. چند ساعت بعد، سمانه روی تخت بیمارستان بود اما هوشیار بود و می‌شنید که پزشکان به خانواده‌اش می‌گفتند امیدی به زنده ماندنش نیست، شاید ۲ سال. اکنون نه ۲ سال، ۱۶ سال از آن روز می‌گذرد. سمانه قطع نخاع شد، اما قطع امید نکرد. با اینکه تنها عضوی که در بدن او حرکت می‌کند سر اوست، کنکور شرکت کرد و درس خواند، نقاشی با دهان را تجربه کرد و حدود ۸ سال است به صورت حرفه‌ای این رشته را دنبال می‌کند. او تاکنون ۸ نمایشگاه انفرادی و ۱۶ نمایشگاه گروهی در داخل و خارج از کشور برگزار کرده است. او توانست وارد کسب‌وکار الکترونیک شود و مستقل زندگی کند.

قرارم با سمانه احسانی‌نیا که چند سال مانده است دهه سوم زندگی‌اش را پشت سر بگذارد در خانه خودش است، یک خانه نقلی که از همان ابتدای ورودی، تخت سمانه رو به پنجره و گلدان‌هایی تر و تازه روی میز دیده می‌شود. دیوارها پر از نقش و نگارهایی است که سمانه با دهان خلق کرده. پتو تا زیر چانه‌اش بالا آمده است و بدنش هیچ حرکتی ندارد. مهرنوازی او از همان لبخندی که در طول مصاحبه هم از روی لبانش محو نمی‌شود پیداست. صندلی کنار تختش را طوری تنظیم می‌کنم که در مسیر نگاه سمانه باشد. از کودکی به هنر علاقه‌مند بوده. به همین دلیل، در کنار درس، از نمایش گرفته تا عکاسی، معرق و نقاشی کار می‌کرده است. به قول خودش، بیست‌ساله که می‌شود تصمیم می‌گیرد و عاقلانه ازدواج می‌کند. سفرهایی را که به واسطه کار و کلاس‌های هنری‌اش داشت با همسفر زندگی‌اش می‌رفت. سمانه تازه‌عروس بود و قرار داشتند عید، بعد از اینکه با اقوام و خویشاوندان به سفر رفتند، سر خانه و زندگی‌شان بروند اما تصادف، اتفاقی که فکرش را هم نمی‌کردند، همه‌چیز را به هم می‌زند. «بعد از تصادف گردنم به‌شدت آسیب دیده بود طوری که در آن پلاتین گذاشتند. پزشکان آب پاکی را روی دست خانواده‌ام ریختند. مدتی بیمارستان بستری بودم و بعد من را به خانه‌ای که قرار بود بعد از عروسی، با همسرم در آن زندگی کنیم، بردند. در همان مدت دچار زخم بستر شدم. نفس‌تنگی داشتم و به داروهای مسکن وابستگی زیادی پیدا کرده بودم. شرایطم آن‌قدر وخیم بود که بیش از چند ماه نتوانستند در خانه از من نگه‌داری کنند.»

زندگی با معلولیت را نمی‌شناختم

حتی تصور اینکه یک روز از خواب بیدار شویم و ببینیم دست یا پایمان خواب رفته است و آن را حس نمی‌کنیم خیلی سخت است. چه برسد به اینکه تا بیست‌سالگی همه‌چیز بر وفق مراد باشد و بعد از آن، در پی یک سانحه، حتی دیگر نتوانی یک انگشت را تکان بدهی. «از همان لحظه اول که در آی‌سی‌یو بستری بودم، می‌شنیدم که پزشکان درباره وضعیتم چه می‌گویند. با اینکه پیش از آن امدادگر هلال‌احمر بودم و می‌دانستم قطع نخاع به چه معناست، انگار درکی از شرایطم نداشتم به این دلیل که زندگی با معلولیت را نمی‌شناختم.»

راهی برای خانواده نمانده بود و آن‌ها ناچار سمانه را به آسایشگاه معلولان فیاض‌بخش مشهد منتقل کردند تا مدتی را در آن‌جا بگذراند. «وقتی وارد آسایشگاه شدم، غم عجیبی داشتم. خیلی برایم سخت بود که با وجود اتفاقی که برایم افتاده بود باید در محیطی غریبه با آدم‌هایی که نمی‌شناختم هم‌اتاق می‌شدم. هرروز این فشار روحی برایم بیشتر می‌شد، به‌ویژه به این دلیل که ماه‌ها تنها و از خانواده‌ام دور بودم. کم‌کم سعی کردم با هم‌اتاقی‌ها و یاورانی که برای کمک داوطلبانه به آسایشگاه می‌آمدند ارتباط بگیرم تا کمی از بار تنهایی‌ام کم شود، اما همین که شب می‌رسید، در خلوت و تنهایی، این فشار بیشتر می‌شد.»

تلخی معلولیت من را به موفقیت رساند

ما آدم‌ها گاهی چیزهایی را از این و آن می‌شنویم و خودمان را برای چالش‌های زندگی آماده می‌کنیم، اما چالش زندگی سمانه طوری نبود که از قبل برایش برنامه ریخته باشد. ناگهانی وارد شد و با همه وجودش هر لحظه این چالش را تجربه کرد. «همه ما آدم‌ها وقتی با یک چالش جدید روبه‌رو می‌شویم، ابتدا درگیر ناراحتی، خشم، اضطراب و نگرانی می‌شویم. نمی‌شود این غم را انکار کرد. به این دلیل که واقعیت زندگی است و بالأخره باید با آن کنار آمد. تلخی معلولیت نه یکباره بلکه به مرور من را به سمت موفقیت پیش برد.» طبیعی است که غمگین بودن برای سمانه راحت‌تر از شاد بودن بود، اما او راه سخت را انتخاب کرد. «از یک جایی به بعد تصمیم گرفتم در همان آسایشگاه کارهایی را انجام بدهم که حالم را خوب می‌کرد. خیلی از مواقع به جای اینکه روی تخت دراز کشیده باشم، به سقف خیره شوم و به حال و احوال بد فکر کنم، از کسی کمک می‌گرفتم تا با صندلی چرخ‌دار به حیاط آسایشگاه بروم. آسمان را نگاه می‌کردم، صدای پرنده‌ها را گوش می‌دادم و به چیزهایی که دوست داشتم خلق کنم فکر می‌کردم. آدم‌های آن آسایشگاه را که می‌دیدم با خودم می‌گفتم: چقدر جالب! هرچند این آدم نمی‌تواند ببیند یا راه برود، چقدر کارهای خاص انجام می‌دهد و چقدر خوشحال‌تر از آدم‌های عادی در بیرون از اینجاست. شاید دلیلش این است که داشته‌هایش را می‌بیند. من به چشم می‌دیدم که آن‌ها با همه دردها و رنج‌هایشان درس می‌خوانند، کار و ازدواج می‌کنند و بچه‌دار می‌شوند. همه این‌ها به من کمک کرد حال بهتری داشته باشم.»

می‌خواستم به زندگی برگردم

«من و ۲ خواهرم از کودکی سرسخت بزرگ شده بودیم. پدرم همه‌مان را آدم‌های مسئولیت‌پذیری بار آورده بود. تصمیم گرفته بودم به زندگی برگردم. به همین دلیل، سراغ درس، گویندگی و... رفتم. اواخر ۸۴ وارد آسایشگاه شده بودم و سال ۸۵ تصمیم گرفتم درس بخوانم. رشته پژوهشگری علوم اجتماعی قبول شدم. دانشگاه پیام نور را انتخاب کردم زیرا امکان حضور سر کلاس‌های درس را نداشتم. درس خواندن سخت بود، باید خودم درس‌ها را می‌خواندم و یاد می‌گرفتم. از یاورانی که به آسایشگاه می‌آمدند کمک می‌گرفتم و از کتاب‌ها نکته‌برداری می‌کردم. در بازارچه‌های نیکوکاری آسایشگاه هم گویندگی می‌کردم.»

یک ماه پر از تنهایی

سمانه تازه توانسته بود از طریق تحصیل در رشته علوم اجتماعی، با آدم‌ها بهتر ارتباط بگیرد و آن‌ها را درک کند اما سر و کله چالشی جدید پیدا شد. به دلیل وجود پلاتین در گردنش، مری دچار عفونت شده بود به طوری که عفونت از گلویش خارج می‌شد. به همین دلیل، در گردن او حفره‌ای ایجاد کرده بودند و سمانه نمی‌توانست غذا یا آب بخورد. جدا از آن، از نظر روحی هم خیلی ضعیف شده بود. به این دلیل که آن یک ماه برایش پر از تنهایی بود و آن روزها حتی همسرش هم به دیدنش نمی‌رفت. البته به قول خودش، از مدتی قبل حضور همسرش کم‌رنگ شده بود و در آن یک ماه، تنها یک بار آن هم به خواست اطرافیان به ملاقات سمانه رفته بود. «شرایطم خیلی سخت بود. تب و لرز می‌کردم. مدام خیس عرق می‌شدم. بی‌رمق بودم و ممکن بود حتی گاهی بیهوش شوم، اما سعی می‌کردم ذهنم را آرام نگه دارم. بعد از یک ماه عفونت رفع شد و آن درد را پشت سر گذاشتم. اولین غذایی که توانستم بخورم سِرُم بود، اما خیلی لذت‌بخش بود.»

۸ سال است به طور حرفه‌ای نقاشی می‌کنم

سمانه شنیده بود که بعضی معلولان هستند با دهان نقاشی می‌کشند اما به چشم ندیده بود. «سال ۸۷ بود که به یک نمایشگاه نقاشی رفتم که در آن معلولان با پا یا دست نقاشی‌های زیبایی می‌کشیدند. من که همیشه نقاشی را دوست داشتم، دیدن کارهای آن‌ها برایم انگیزه شد. نقاشی با دهان را شروع کردم. اوایل بیشتر شبیه یک بازی بود، اما کم کم بیرون از آسایشگاه با استادان این حوزه آشنا شدم. حالا ۸ سالی می‌شود که به صورت حرفه‌ای نقاشی می‌کشم.»

برگزاری اولین نمایشگاه نقاشی در خانه پدری

سمانه درسش را در همان آسایشگاه تمام و نقاشی را شروع کرد. سال ۹۰ از آسایشگاه بیرون آمد و به خانه پدری‌اش برگشت. همسرش هم بعد از حضور کم‌رنگ در سال‌های اولی که او در آسایشگاه بود، ازدواج کرده و از سمانه جدا شده بود. «به یاد دارم اولین نمایشگاهم در یکی از اتاق‌های خانه پدرم بود. تابلوهای نقاشی را به دیوار آویزان کردیم و با فروش اولین تابلوها به خودم و اطرافیانم ثابت شد که می‌توانم این کار را ادامه بدهم.» از زمانی که آسایشگاه بود، دائم فکری، ذهنش را قلقلک می‌داد تا بالأخره تصمیم گرفت مستقل شود. «این کار برای من گامی بلند و از دید دیگران محال بود. وقتی این موضوع را با خانواده مطرح کردم، به من می‌گفتند: با این شرایط مگر می‌شود مستقل زندگی کرد؟ اما مستقل بودنم به این معنا نبود که تنها زندگی کنم بلکه می‌خواستم مدیریت زندگی‌ام را به دست بگیرم. به دلیل کارم باید بیرون از خانه رفت‌وآمد می‌کردم و مدام برایم مهمان می‌آمد. نمی‌خواستم بار سنگینی برای خانواده باشم. ۳ سال در خانه پدرم زندگی کردم. در آن مدت نمایشگاه‌های زیادی برگزار کردم و بعد از آن توانستم در مشهد همین خانه را رهن کنم که بعد از آن، پدرم این خانه را برایم خریدند.» حالا سمانه ٦ سال است در خانه مستقل خودش زندگی می‌کند و به قول خودش، هرچه اکنون به دست آورده مدیون روزهایی است که در تنهاترین و تلخ‌ترین روزهای زندگی‌اش گذرانده است. «مدتی برای کارهای شخصی‌ام پرستار داشتم اما پرداخت هزینه‌اش برایم سخت بود. حالا کارهای شخصی من را مادرم انجام می‌دهد و یک منشی دارم که هرروز ٦ ساعت به خانه‌ام می‌آید و کارهای ضبط صدا، رایانه و تلفن همراهم را انجام می‌دهیم.»

یاد گرفته‌ام سختی بخشی از زندگی است

در طول مصاحبه بارها روی صندلی تکان می‌خورم و جابه‌جا می‌شوم، در صورتی که سمانه در همه آن مدت روی تخت دراز کشیده و تنها گاهی دست‌هایش تکان می‌خورد. به قول خودش، هنوز هم این شرایط برایش سخت است. «ممکن است مواقعی در خانه تنها باشم و چیزی روی صورتم بیفتد و نتوانم آن را بردارم، تشنه، گرم یا سردم شود و کسی نباشد کمکم کند یا حالم بد شود و کسی صدایم را نشنود. همه این‌ها خیلی سخت است، اما یاد گرفته‌ام بخشی از زندگی است. همین‌قدر که می‌خندم، گاهی هم در خلوتم گریه می‌کنم، اما به احساسم احترام می‌گذارم.»

> خیلی از مواقع به جای اینکه روی تخت دراز کشیده باشم، به سقف خیره شوم و به حال و احوال بد فکر کنم، از کسی کمک می‌گرفتم تا با صندلی چرخ‌دار به حیاط آسایشگاه بروم. آسمان را نگاه می‌کردم، صدای پرنده‌ها را گوش می‌دادم و به چیزهایی که دوست داشتم خلق کنم فکر می‌کردم

بارها از خودم پرسیده‌ام: چرا زنده ماندم؟

از کودکی همیشه سؤالی پس ذهنش بود اما به قول خودش، هیچ‌وقت پاسخ درستی برای آن نمی‌یافت که معلولان چطور زندگی می‌کنند. «حالا دیگر می‌دانم وقتی سؤال یا نگرانی دارم، یا باید خدا را شاکر باشم یا پاسخی برای سؤالم پیدا کنم تا ذهنم روی آن موضوع تمرکز نکند. شاید این اتفاق افتاد که به سؤالی که در ذهنم بود پاسخ داده شود. سال‌های اول بعد از معلولیتم، دائم از خودم می‌پرسیدم: چرا زنده ماندم؟ به مرور به این نتیجه رسیدم که خدا هیچ موجودی را بی‌دلیل نیافریده است و همه‌مان وظایفی داریم. رسالت من هم امید دادن به آدم‌هاست. همین حالا خیلی‌ها به من پیام می‌دهند که از صحبت‌هایم انرژی می‌گیرند.»

همه تابلوهای نقاشی سمانه که به دیوارهای خانه‌اش آویزان شده است، تنها بخشی از کارهایش است. او تاکنون بیش از ۳۰۰ اثر نقاشی خلق کرده است و دوست دارد روزی بتواند نمایشگاهی انفرادی در خارج از کشور هم داشته باشد. «با همین وضعیتم، هرسال به تهران می‌روم و نمایشگاه برگزار می‌کنم. البته امسال به دلیل ویروس کرونا برگزار نشد. چند بار یزد و چندین سفر هم به شمال رفته‌ام. یکی از رؤیاهایم این است که سرتاسر دنیا را بگردم. این را هم بگویم که هنوز رؤیای راه رفتن را در سر دارم و می‌دانم که یک روز آن را انجام می‌دهم، چیزی که از دید دیگران ناممکن است.»

می‌گویند هیچ‌وقت آدم صبوری نبوده، اما معلولیت و هنر او را صبور کرده است. «شاید ساعت‌ها نقاشی کنم اما زمان را متوجه نمی‌شوم. دندان‌پزشک یک پروتز درست کرده است تا هنگامی که با قلم در دهان به روی بوم ضربه می‌زنم، دندان‌هایم آسیب نبینند. با وجود این، باز هم بعد از ساعت‌ها نقاشی، دهان و دندان‌هایم درد می‌گیرد و گردن و کمرم خیلی تحت فشار است، آن‌قدر که خیس عرق می‌شوم. به قول معروف، درآمدم را با عرق جبین به دست می‌آورم! با همه این‌ها خلق اثر برایم لذت‌بخش است.»

از هیچ تجربه‌ای نمی‌ترسم

او به دلیل مشکل تنفسی‌ای که داشته، با همه‌گیری ویروس کرونا، ۸ ماهی می‌شود خانه‌نشین شده اما باز هم خودش را درگیر روزمرگی، کسالت و بطالت نکرده و با شرایط وفق داده است. «به نظر خودم، نقطه قوتم این است که از هیچ تجربه‌ای نمی‌ترسم و در انجام هیچ کاری متوقف نمی‌شوم. از خودم راضی هستم و خوشبختم.» دختران از همان کودکی برای عروسک‌هایشان مادری می‌کنند و این حس چیزی نیست که بتوانند در بزرگ‌سالی آن را نادیده بگیرند، سمانه هم فارغ از شرایطی که دارد، دلش مادرانگی می‌خواست. سال‌هاست حامی ۲ کودک که در بهزیستی نگه‌داری می‌شدند بوده است. حالا آن‌ها برای خودشان دختر و پسر رشیدی شده‌اند. «در این سال‌ها سعی کردم برای بچه‌هایم هم حامی مالی هم حامی عاطفی باشم و هر کاری از من برمی‌آمده است انجام داده‌ام. آن‌قدر برایم مهم بودند که سال‌های اول برای اینکه با بچه‌ها ارتباط بهتری برقرار کنم از یک مشاور کمک می‌گرفتم و حالا خداراشکر رابطه خوبی داریم.» سمانه بعضی از کارها مانند نواختن سازدهنی و شرکت در سخنرانی‌های انگیزشی را با دلش انجام می‌دهد. او عضو هیئت‌مدیره مؤسسه تئاتر باران نیز هست. این روزها هم مجموعه دل‌نوشته‌های او جمع‌آوری شده است و قرار است با صدای خودش منتشر شود. از ابتدای شیوع ویروس کرونا، درآمدش از نقاشی به صفر رسیده است. حالا درآمدش از یک شغل بازاریابی است ضمن اینکه در این دوران خانه‌نشینی، یک کتاب هم با صدای او صوتی می‌شود.

> دندان‌پزشک یک پروتز درست کرده است تا هنگامی که با قلم در دهان به روی بوم ضربه می‌زنم، دندان‌هایم آسیب نبینند. با وجود این، باز هم بعد از ساعت‌ها نقاشی، دهان و دندان‌هایم درد می‌گیرد و گردن و کمرم خیلی تحت فشار است، آن‌قدر که خیس عرق می‌شوم. به قول معروف، درآمدم را با عرق جبین به دست می‌آورم! با همه این‌ها خلق اثر برایم لذت‌بخش است

> ممکن است مواقعی در خانه تنها باشم و چیزی روی صورتم بیفتد و نتوانم آن را بردارم، تشنه، گرم یا سردم شود و کسی نباشد کمکم کند یا حالم بد شود و کسی صدایم را نشنود. همه این‌ها خیلی سخت است، اما یاد گرفته‌ام بخشی از زندگی است. همین‌قدر که می‌خندم، گاهی هم در خلوتم گریه می‌کنم، اما به احساسم احترام می‌گذارم

حضور محمدرضا شفیعی کدکنی در گالری نقاشی سمانه احسانی‌نیا/ ۱۳۹۶

سمانه در حال نقاشی کشیدن

اردوی کوهنوردی هلال احمر/ اخلمد/ ۱۳۸۲/ قبل از معلولیت

خوابگاه شهرکرد/ ۱۳۸۲/ قبل از معلولیت

اردوی بسیج دانش‌آموزی/ شلمچه/ ۱۳۸۰/ قبل از معلولیت

صدف

نفیسه زمانی
کارشناس ارشد پژوهش هنر

بوراندخت و آذرمیدخت و سرنوشت تاج کیانی

نگاهی کوتاه به زنان در شاهنامه

سرنوشت تاج و تخت پادشاهی در دوره ساسانی تا آنجا پیش رفت که تاج پادشاهی به اردشیر شیروی داده شد و چون خبر پادشاهی او به گوش گراز رسید، بدگویی ساسانیان را نزد پیروزخسرو سردار بزرگ کرد و از او خواست شاه جدید را بکشد. پیروز ابتدا پشیمان شد اما در نهایت از ترس خشم گراز نزد اردشیر رفت و در مجلسی که برپا بود شاه ایران را همراهی کرد تا ضیافت تمام شد و همه رفتند. در نهایت پیروزخسرو، اردشیر را خفه کرد. این چنین گراز که فرایین نامیده می‌شد بر تخت نشست. گراز که از نژاد شاهان نبود بر مردم ظلم کرد و در نهایت، پس از ۵۰ روز پادشاهی، با تصمیم خردمندان کشته شد. تاج کیانی را بر سر زنان نهادند. اولین بانو بوراندخت بود.

یکی دختری بود بوران به نام
چو زن شاه شد کارها گشت خام

بوراندخت از نژاد بزرگان ساسانی بود و خردمند و با درایت فرمانروایی کرد. وی به عنوان شهبانوی ایران‌زمین فرمود: نمی‌گذارم درویشی در ایران بماند و تهیدستان را توانگر خواهم کرد. بدخواهان ایران زمین را دور خواهم کرد و نگذارم کسی گزندی برساند. بوراندخت ابتدا دستور داد قاتل اردشیر شیروی را بیابند.

خبر شد به نزدیک بوران رسید
ز لشکر بسی نامور برگزید

چون پیروزخسرو را یافتند نزد او بردند. بوراندخت او را بدطینت خواند و گفت: جزای کارش را خواهد دید. بوراندخت امر کرد کره‌اسبی را که هنوز به آن زین نبسته بودند بیاورند و بعد پیروزخسرو را به اسب بستند. اسب را به میدان بردند. چند مرد سوار را نیز فرمان داد تا کمند به اسب اندازند و او را در میدان بتازند. اسب آن‌چنان تاخت که پیروزخسرو بر زمین کشیده و غرق خون شد.

سرانجام جانش به خواری بداد
چرا جویی از کار بیداد داد

بوراندخت با مهر حکمرانی کرد اما عمرش دراز نبود. چون ٦ ماه از پادشاهی او گذشت بیمار شد و پس از یک هفته بیماری، جان را تسلیم حق کرد و نامش به نیکی ماندگار ماند.

بعد از بوراندخت، دختری دیگر از بزرگان ساسانی را بر تاج نشاندند. وی را نام آزرمیدخت بود.

یکی دخت دیگر بد آزرم نام
ز تاج بزرگان رسیده به کام

آزرمیدخت این چنین سخنوری کرد که هرکه طرف‌دار من است، مرا همچون پروردگارش باید بداند و آنکه از فرمان من سربپیچد، او را مجازات خواهم کرد و از هر گروهی که باشد، سرش را به دار آویزان خواهم کرد.

همه کار بر داد و آیین کنیم
کز این پس همه خشت بالین کنیم

آزرمیدخت نیز در حفظ تاج کیانی ناکام ماند چون او را عمر کفایت نداد و بعد از ۴ ماه دار فانی را وداع گفت. پس از او دوباره مردان بر تخت شاهی نشستند.

از آزرم گیتی بی‌آزرم گشت
به رفتن پی اخترش نرم گشت
شد او نیز و آن تخت بی‌شاه ماند
به کام دل مرد بدخواه ماند

سایت گردآوری اطلاعات مادران شهدا

چهارشنبه، ۵ آذر، جلسه‌ای به میزبانی دفتر بانوان استانداری خراسان رضوی با حضور طاهره طهماسبی، مدیرکل دفتر زنان و خانواده، زهرا صداقت، مشاور امور بانوان بنیاد شهید و دبیر شهربانو برگزار شد. در این نشست، به پیشنهاد ویژه‌نامه هفتگی بانوان شهرآرا مقرر شد با همکاری دیگر نهادهای حاضر در استان، تارنمایی مختص گردآوری اطلاعات مادران شهید و بانوان شهید ایجاد شود. این پیشنهاد با دستگاه‌های مرتبط هماهنگ و نتیجه جلسات آتی منتشر می‌شود.